

بررسی نحوه مواجهه امام رضا (ع) با سیاست‌های مأمون عباسی در مسئله ولایت‌عهدی

قاسم فتاحی^{۱*}، سیده آرزیتا رضوی^۲

چکیده

در پژوهش حاضر تحولات سیاسی عصر امام رضا (ع) و شیوه تعامل آن حضرت با ساختار قدرت خلافت عباسی به‌ویژه در مسئله ولایت‌عهدی - که به اعتقاد برخی پژوهشگران یکی از وقایع مبهم و پیچیده تاریخ عباسی است - انگیزه‌های مأمون از واگذاری ولایت‌عهدی به امام رضا (ع)، دلایل پذیرش ولایت‌عهدی از سوی امام و مواضع و تدابیر ایشان در مقابل مدیریت فرهنگی و تبلیغی مأمون و نتایج و پیامدهای آن بررسی شده است. مقاله حاضر بر محور این پرسش قرار دارد که راهبردهای امام رضا (ع) در مسئله ولایت‌عهدی چه بود؟ روش انجام پژوهش تحقیق اسنادی و تحلیلی تاریخی بوده و به‌منظور گردآوری داده‌ها برای پاسخ‌گویی به سوالات پژوهش اسناد و مدارک مرتبط با موضوع مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. یافته‌های این پژوهش بیانگر آن است که امام رضا (ع) با اتخاذ راهبردهای مبتنی بر دوراندیشی سیاسی، مسئله ولایت‌عهدی را به‌سمتی هدایت کرد که نه تنها هیچ‌گونه دستاوردی برای مأمون نداشت، بلکه ضمن به چالش کشاندن گفتمان حاکم، بستری رسانه‌ای برای آشکار ساختن داعیه امامت شیعی در سطح جهان اسلام فراهم نمود، که به تعمیق و گسترش تشیع در جهان اسلام و در میان ایرانیان یاری رساند.

واژه‌های کلیدی: امام رضا (ع)، ولایت‌عهدی، راهبردها، دولت عباسی، مأمون.

۱. مدرس گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی شهرکرد gh5fatahi@gmail.com

۲. پژوهشگر تاریخ اسلام و دبیر آموزش و پرورش استان چهارمحال و بختیاری

* نویسنده مسئول: gh5fatahi@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۲۴

مقدمه

یکی از آموزه‌های مهم سیاسی در دوران حیات امام رضا (ع) مسئله ولایت‌عهدی ایشان و نحوه مواجهه آن حضرت با سیاست‌های مأمون خلیفه عباسی است. واگذاری ولایت‌عهدی از سوی مأمون خلیفه عباسی به امام رضا (ع) - که در طول حکومت خلفای خودکامه اموی و عباسی کاملاً بی‌سابقه و همواره محل بحث و نظر بوده است - فهم چگونگی درگذشت امام و داوری درباره شخصیت مأمون و نیات او را تحت تأثیر قراردادده است. آنچه در مقام بیان مسئله ضرورت دارد این است که امام رضا (ع) در دوره‌ای از تاریخ اسلام به مقتضای اصل ضروری امامت ناگزیر از مواجهه و اتخاذ مواضع نسبت به نظام و گفتمان سیاسی حاکم بوده‌اند. در دوران امام رضا (ع) مهم‌ترین شیوه انعقاد خلافت، روش استخلافی بوده است. مأمون نیز با استفاده از همین صورت‌بندی، خلافت و ولایت‌عهدی را به امام رضا (ع) پیشنهاد داد. تقابل امام با این روش موضوعی است که در پژوهش حاضر بدان پرداخته شده است.

مسئله ولایت‌عهدی امام رضا (ع) و تشکیل جلسات مناظره‌ی علمی از سوی مأمون دو مسئله مهم در تاریخ امامت شیعه است که از سویی با عقاید شیعه و از طرفی با تاریخ تشیع و ایران و به‌خصوص خراسان ارتباط تنگاتنگ دارد. به‌علاوه، مأمون در هر دو مسئله نقش اساسی دارد، بنابراین او با این دو کار هدف‌های خاصی داشته که آگاهی یافتن از آن‌ها برای ما اهمیت زیادی دارد. از سوی دیگر، درک هدف‌های مأمون بدون شناخت شخصیت او و افکار و اندیشه‌های وی ممکن نیست (مرتضوی، ۱۳۸۶: ۱۱).

در این مقاله سعی شده است تا بر اساس آموزه‌های سیاسی امام رضا (ع) و با تأکید بر فرایند پذیرش ولایت‌عهدی از سوی ایشان نحوه مواجهه آن حضرت با سیاست‌ها و اقدامات پروپاگاندا (Propaganda) مأمون عباسی تحلیل و بررسی شود. نگاهی به کتاب‌ها و مقالاتی که در زمینه وقایع زندگی امام هشتم نوشته شده می‌تواند ما را با پیشینه این پژوهش آشنا نماید ولی اغلب این منابع نگاه تحلیلی و تاریخی به این موضوع نداشته‌اند و پژوهشگران بر اساس دیدگاه خود به زندگی امام رضا (ع) و عمدتاً نقل وقایع و حوادث پرداخته‌اند؛ بنابراین راهبردها و تدابیر امام در مواجهه با این مسئله آن هم با نگاه تحلیلی و تاریخی کمتر مورد توجه قرار گرفته است تا حقیقت این رویداد تاریخی روشن شود. در این پژوهش پرسش اساسی زیر طرح و بررسی شده است:

امام رضا (ع) در مقابل سیاست‌های مأمون و دستگاه حکومت عباسیان در مسئله ولایت‌عهدی چه تدابیر و مواضعی اتخاذ کردند؟

شرایط سیاسی و فرهنگی عصر امام رضا (ع)

بخشی از زندگانی امام علی بن موسی (ع) به دوران پیش از امامت ایشان مربوط می‌شود که حدود ۳۵ سال بوده است و در این مدت، حاکمانی چون منصور، مهدی، هادی و هارون عباسی حاکمیت داشته‌اند. امام رضا (ع) از دوران بیست و سه ساله امامت خویش، ده سال را در عصر خلافت هارون، حدود پنج سال در عهد خلافت پر فراز و نشیب امین و سرانجام حدود پنج سال را هم زمان با زمامداری مأمون سپری کرده است. (معینی و ترابی، ۱۳۸۷: ۵۹).

هم‌زمان با خلافت مأمون، تشیع در ایران و عراق و حجاز گسترش چشم‌گیری یافت. این گسترش معلول دو علت بود:

۱. درگیری میان امین و مأمون که مدتی طولانی دستگاه خلافت را به خود مشغول ساخته و فرصت مناسبی را برای گسترش تبلیغات گروه‌های مختلف شیعی فراهم کرده بود.

۲. دوری مأمون از بغداد و اقامت طولانی وی در مرو که زمینه فعالیت بیشتر علویان را در عراق و حجاز فراهم کرده بود؛ خاصه آن که عراق زیر نظر حسن بن سهل اداره می‌شد که بنابر مشهور، دل با علویان داشت (خضری، ۱۳۸۶: ۶۹ و ۷۰). بنابراین آن دوره از زندگانی امام رضا (ع) که هم‌زمان با خلافت مأمون است، مهم‌ترین ادوار تاریخ حیات

آن بزرگوار به شمار می‌رود، و شخصیت امام(ع) در بروز حوادث و دگرگونی‌های اوضاع این دوره و انعکاس آن‌ها در میان جامعه آن روز تأثیر آشکار داشته است (فضل‌الله، ۱۳۸۷: ۹۶).

در این میان باید زیرکی و توانمندی‌های مأمون را نیز مورد توجه قرار داد. «دیپلماسی اسلامی در زمان عباسیان شخصی زیرک‌تر از مأمون و عالم‌تر از او در امور سیاسی به خود ندیده است. او اولین سیاستمدار بود، زیرا توانست با نیرنگ بر بیشتر حوادث خطرناکی که برای او اتفاق می‌افتاد و نزدیک بود سلطنتش را نابود کند فایق آید» (شریف القرشی، ۱۳۸۲: ج ۲، ۳۷۹).

مأمون به دلیل علاقه به تشیع - و در واقع با تظاهر به تشیع با توجه به ملاحظات سیاسی - و این که گردانندگان دستگاه خلافتش هم غالباً ایرانیان بودند - که نسبت به آل علی و امامان شیعه علاقه داشتند - نمی‌توانست همچون پدران خود، هارون و منصور، امام را به زندان بیفکند و مورد شکنجه و آزار قرار دهد، از این رو، روش تازه‌ای اندیشید که گرچه چندان بی‌سابقه نبود و در زمان خلفای گذشته هم تجربه شده بود، اما در هر حال خوش‌نماتر و هزینه‌تر بود و به همین دلیل روش خلفای بعدی نیز بر همان مبنا قرار گرفت، مأمون تصمیم گرفت امام را به «مرو»، مقر خلافت خود بیاورد و با آن حضرت طرح دوستی و محبت بریزد و ضمن استفاده از موقعیت علمی و اجتماعی آن حضرت، کارهای او را تحت نظارت کامل قرار دهد (پیشوایی، ۱۳۸۱: ۱۳۴) بنابراین، سفر امام که بخش مهمی از زندگی امام رضا(ع) را تشکیل می‌دهد، سفری به میل ایشان نبود، چه این که پس از انجام این هجرت و با گذشت زمان، پرده از روی بسیاری حقایق برداشته شد و هدف‌های مأمون از این فراخوان روشن گردید.

از سوی دیگر یکی از چالش‌های اساسی دولت عباسی بحران مشروعیت سیاسی و دینی بود. در این میان نزاع قدرت بین امین و مأمون در درون خاندان عباسی بر بحران مشروعیت سیاسی می‌افزود. افزون بر همه‌ی این‌ها مشروعیت دینی به‌ویژه در دوره خلافت، جدای از مشروعیت سیاسی تعریف نمی‌شد و خلیفه پیش از آن که خود را سلطان بداند، خود را خلیفه رسول خدا و امیر مؤمنان می‌شمرد و از آن جا که عباسیان خود را اهل بیت پیامبر(ص) می‌شمردند و با شعار «الرضا من آل محمد» بر سر قدرت آمدند، این وضع در دوره عباسی شدیدتر شده بود (معموری، ۱۳۸۵: ۶).

قیام‌های علویان، تشکیل دولت ادریسیان در شمال آفریقا، قیام حمزه آذرک خارجی در سیستان، شکل‌گیری قیام بابک خرم‌دین در آذربایجان؛ خطرات سهمگینی برای خلافت عباسی بود. مأمون تنها راه حل این مشکلات را در کنترل و نظارت بر علویان می‌دانست، مأمون پس از پژوهش و بررسی متوجه شد که شیعیان امام زمان خود را، علی بن موسی بن جعفر می‌دانند (مسعودی، ۱۳۶۰: ج ۴، ۴۴۱) لذا پس از مشورت با فضل بن سهل، تصمیم گرفت، امام رضا (ع) را به مرو فرا خواند. وی نامه‌ای به آن حضرت نوشت و او را به مرو دعوت کرد امام سرانجام بر خلاف میل خود دعوت او را پذیرفت (منتظرالقائم، ۱۳۸۴: ۲۱۴).

ماموران خلیفه عباسی در اواخر سال ۲۰۰ هجری، امام رضا(ع) را از طریق بصره، خرمشهر، بهبهان، فارس، ابرقو، طبس، نیشابور، و سرخس به مرو بردند. مأمون ابتدا نیرنگ زد و پیشنهاد واگذاری خلافت را به وی داد ولی آن حضرت فرمود: «اگر خلافت به شما تعلق دارد و خداوند، آن منصب را مخصوص شما قرار داده، جایز نیست لباسی را که خداوند بر شما پوشانده از تن بیرون آورده و به دیگران بپوشانی و اگر خلافت متعلق به شما نیست حق‌نداری چیزی را که مال تو نیست به دیگری واگذار کنی» (شیخ صدوق، ۱۳۸۶: ج ۲، ۱۳۸ و ۱۳۹ و منتظرالقائم، ۱۳۸۴: ۲۱۴).

انگیزه‌های مأمون در واگذاری ولایت‌عهدی به امام رضا(ع)

مأمون هنگامی که پیشنهاد می‌کرد از خلافت به نفع امام (ع) کناره‌گیری کند، حساب می‌کرد، که نتیجه از دو حال

بیرون نیست، یا امام (ع) می‌پذیرد، و یا نمی‌پذیرد، و در هر دو حال برای خود او و خلافت عباسیان پیروزی است؛ زیرا اگر بپذیرد، ناگزیر بنابر شرطی که مأمون قرار می‌دهد، ولایت‌عهدی آن حضرت (ع) را خواهد داشت، و همین امر مشروعیت خلافت او را پس از امام (ع) نزد تمام گروه‌ها و فرقه‌های مسلمان تضمین می‌کند و چنانچه امام (ع) خلافت را نپذیرد، شیعیان و پیروانش، آن بزرگوار را در معرض سوال و انتقاد قرار خواهند داد؛ زیرا آن‌ها خلافت را حق او می‌دانند و بر وی واجب است که آن را بپذیرد، نیز مأمون حساب می‌کرد که در چنین صورتی، در قبضه داشتن خلافت و خوداری از تسلیم آن به صاحبان حق، نزد همه گروه‌های اسلامی و فرقه‌های مذهبی معذور خواهد بود؛ زیرا او کوشش خود را به کار برده و در تسلیم آن کوتاهی نکرده، لیکن آن‌ها نپذیرفته‌اند، در نتیجه طعن مخالفان قطع، و از ناحیه شیعیان که حزب مخالف او هستند آسوده خواهد شد (فضل الله، ۱۳۸۷: ۱۱۲).

معتزلی بودن مأمون و دیدگاه نزدیک در خصوص خلافت میان معتزله و شیعه، پرورش مأمون در محیطی ایرانی - به علت این که مادرش ایرانی بود - متأثر شدن مأمون از اوضاع سیاسی خاصی که به هنگام درگیری با برادرش امین به وجود آمده بود، وجود فضل بن سهل که مظهر آرمان‌های ایرانی بود و مأمون جز ارضای احساسات ایرانی‌ها - که از خاندان علی (ع) حمایت و با آنان همدردی می‌کردند - چاره‌ای نداشت. به همین سبب مأمون با خدا پیمان بست که اگر بر برادرش پیروز شود، خلافت را به یکی از برترین افراد خاندان علی (ع) بسپارد؛ سرانجام پیروزی اش به این منجر شد که به وعده اش وفا کند؛ لذا امام رضاع (ع) را بنا بر پیشنهاد فضل بن سهل، به عنوان جانشین خود تعیین کرد (طوقوش، ۱۳۸۰: ۱۲۷).

پس از آن که مأمون نتوانست امام را به قبول خلافت متقاعد کند، پیشنهاد ولایت‌عهدی را به امام رضاع (ع) داد، ولی امام بار دیگر امتناع کرد؛ مأمون به خشم آمد و ایشان را تهدید کرد که اگر امتناع کنید، شما را وادار خواهم کرد. او گفت: «همانا عمر بن خطاب خلافت را در میان شش نفر قرار داد که یکی از آن‌ها جد تو امیرالمومنین علی بن ابی - طالب بود و شرط کرد در باره‌ی آن کس از آن شش نفر که مخالفت کند گردنش زده شود. شما هم به ناچار باید آنچه من خواسته‌ام بپذیری» (ابن اثیر، بی تا: ج ۶، ۴۰۸ و شیخ مفید، بی تا: ج ۲، ۲۵۱). او امام را از این هم صریح - تر تهدید کرد و گفت: «همواره بر خلاف میل من پیش می‌آیی و خود را از قدرت من در امان می‌بینی به خدا سوگند اگر از قبول پیشنهاد ولایت‌عهدی، خودداری کنی تو را به جبر وادار به این کار می‌کنم و چنانچه باز هم تمکین نکردی تو را به قتل می‌رسانم!» (شیخ صدوق، ۱۳۸۶: ج ۲، ۱۳۹). به همین سبب آن حضرت ناچار به قبول ولایت‌عهدی شد و فرمود: «خداوند مرا از این که با دست خویش، خود را به هلاکت افکنم، باز داشته است، اگر این کار بر این منوال باشد ولایت‌عهدی را به شرایطی می‌پذیرم.» مأمون گفت بنویسید! آن حضرت چنین نوشت: «من ولایت‌عهدی را به شرطی می‌پذیرم که هیچ امر و نهی نکنم و رسومی را که معمول است نقض نکنم و مرا از این امور معاف داری.» مأمون نیز شرایط امام رضاع (ع) را پذیرفت (منتظرالقائم، ۱۳۸۴: ۲۵۱). و دستور داد، مراسم عمومی بیعت در حضور لشکریان و مردم انجام گیرد. مأمون از آن حضرت تقاضا کرد برای مردم خطبه بخواند، وی پذیرفت (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۴۹: ۱۳۱). و فرمود: «ما را به واسطه رسول الله (ص) بر شما حقی است و شما نیز به خاطر رسول خدا (ص) بر ما حقی است، هر گاه شما حق ما را پرداختید بر ما نیز واجب است حق شما را بپردازیم» (شیخ صدوق، ۱۳۷۳: ج ۲، ۳۷).

یعقوبی شرح ولایت‌عهدی امام هشتم را این گونه روایت می‌کند: «رضا علی بن موسی بن جعفر علیه السلام را مأمون از [مدینه] به خراسان آورد و فرستاده اش نزد آن حضرت رجاء بن [ابی] الضحاک خویشاوند فضل بن سهل بود، پس وارد بغداد شد و سپس آن بزرگوار را از راه [ماه] بصره آوردند تا به مرو رسید و مأمون در روز دوشنبه هفتم ماه رمضان سال ۲۰۱ به ولیعهدی پس از خود با وی بیعت کرد و مردم را به جای سیاه، سبز پوش کرد و فرمان آن را به

اطراف و نواحی نوشت و برای رضا بیعت گرفت و به نام وی بر منبرها خطبه خواندند و دینار و درهم به نام آن حضرت سکه زدند ... «(یعقوبی، ۱۳۶۶: ج ۲، ۴۶۵).

به دستور مأمون خبر ولایت‌عهدی امام رضا (ع) به سراسر قلمرو اسلامی و از جمله بغداد ابلاغ گردید. به نوشته طبری «... در آن هنگام که عیسی بن محمد پس از بازگشت از اردوگاه بغداد به کار دیدار سپاه خویش سرگرم بود، نامه‌ای از حسن بن سهل بدو رسید که بدو خبر می‌داد که امیر مومنان، علی بن موسی را ولی عهد خویش کرده از آن روز که بنی علی را نگریسته و کسی را برتر و پرهیزکارتر و داناتر از او نیافته و او را رضای آل محمد نامیده و دستور داده که پوشیدن جامه‌های سیاه را بگذارند و جامه‌های سبز بپوشند - و این به روز سه شنبه بوده دو روز رفته از ماه رمضان سال دویست و یکم - و به عیسی و یاران وی و سپاه و سرداران و بنی هاشم دستور می‌داد که با وی بیعت کند و وادارشان کنند که قباها و کلاه‌های سبز بپوشند و پرچم‌ها را سبز کنند و همه‌ی مردم بغداد را بدان وادار کنند...» (طبری، ۱۳۸۵: ج ۱۳، ۵۶۱۹).

طرح واگذاری حکومت به خاندان رسول الله (ص) و یا ولایت‌عهدی علی بن موسی (ع) آن چنان بی‌سابقه و شگفت آور بود که توانست برای مدتی چند، بر ذهن هواداران اهل بیت (ع) و همچنین بنی عباس، شوک وارد آورد و افکار را درگیر تجزیه و تحلیل این پدیده کند و از برنامه ریزی برای مقابله با مأمون باز دارد (معینی و ترابی، ۱۳۸۷: ۸۶). بررسی اوضاع و شرایط سیاسی زمان مأمون نشان می‌دهد که وی با یک سلسله دشواری‌ها و مشکلات سیاسی روبرو شده بود و برای رهایی از این بن‌بست‌ها تلاش می‌کرد. او سرانجام به منظور حل این مشکلات، یک سیاست چند بُعدی در پیش گرفت که همان طرح ولایت‌عهدی امام رضا (ع) بود. ذیلاً مشکلات سیاسی مأمون را بررسی می‌کنیم:

۱. موضع اعراب و عباسیان در برابر مأمون: اعراب به خلافت و حکمرانی مأمون تن در نمی‌دادند و این به آن علت بود که مادرش، مرتبش و متصدی امورش همه غیر عرب بودند و این امر با تعصب خشک عربی، که همه اقوام و ملل را - بر خلاف تعالیم قرآن و پیامبر (ص) - زیر دست و اسیر نژادی خاص می‌خواست، سازگار نبود (پیشوایی، ۱۳۸۱: ۱۳۷)؛ زیرا مأمون مادر ایرانی داشت و برادرش امین که از سوی هارون جانشین گردیده بود را به وسیله یک ایرانی از سر راه بر داشته بود.

۲. کشتن امین و شکست آرزو: کشتن امین به ظاهر یک پیروزی نظامی برای مأمون به شمار می‌رفت، ولی خالی از عکس‌العمل‌ها و نتایج منفی بر ضد مأمون و هدف‌ها و نقشه‌های او نبود و مردم به ویژه عباسیان و اعراب را نسبت به او بدبین ساخت و نفرت افکار عمومی را ضد وی برانگیخت (سیوطی، بی تا: ۲۹۸ و پیشوایی، ۱۳۸۱: ۱۳۷).

۳. قیام‌های علویان: در آن زمان قیام‌های متعددی از سوی علویان در نقاط مختلف رهبری می‌شد. از جمله: قیام محمد بن ابراهیم بن طباطبا از نوادگان امام حسن (ع) در نواحی کوفه، بصره، اهواز، یمن و مکه، قیام ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) در مکه و یمن؛ قیام محمد بن جعفر صادق (ع) در مدینه و حجاز، قیام زید بن موسی بن جعفر (ع) در خوزستان و قیام‌های متعدد دیگر که موجودیت خلافت عباسی را تهدید می‌کرد (منتظر القائم، ۱۳۸۴: ۲۱۲-۲۱۴ و مرتضی الحسینی، ۱۳۶۵: ۹۷-۱۲۳).

اکنون مشکلات مأمون را یک بار دیگر مرور می‌کنیم: از سویی، چهره واقعی او افشا شده است به طوری که دیگر نمی‌تواند با ادعای دیانت، زهد و عمل به کتاب و سنت مردم را بفریبد؛ از سوی دیگر عباسیان از او نفرت پیدا کرده و از او کناره‌گیری کرده‌اند، اعتماد ایرانیان نیز از او سلب شده است و اعراب غیر عباسی هم به او اعتمادی ندارند، از این‌ها گذشته علویان هر روز حوزه اقتدارشان را گسترش می‌دهند و در این میان خطر قیام امام رضا (ع) نیز وجود دارد. بنابراین در چنین شرایطی مأمون هم باید اعتماد عباسیان را جلب کند و در کنار آنان قرار گیرد و سرانجام نزد آنان برگردد و هم باید شورش‌های علویان را سرکوب کند و خطر امام رضا (ع) را از بین ببرد، چون تا او باشد

حکومت مأمون تثبیت نمی‌شود. او باید اعتماد ایرانیان به علویان را نیز از بین ببرد تا به ناچار به عباسیان اعتماد کنند. آخر آن که مأمون می‌بایست اقتدار ایرانیان را در دربار خلافت از بین ببرد تا اعتماد عباسیان را جلب کند (مرتضوی، ۱۳۸۶: ۵۳).

مأمون دریافته بود که برای رهایی از این ورطه، باید چند کار انجام دهد:

۱. فرو نشاندن قیام‌های علویان. علویان از حکومت عباسیان در تمام ادوار، سرپیچی، و علیه آن‌ها قیام و حکومت آن‌ها را تهدید می‌کردند و معتقد بودند که عباسیان حکومت را از آن‌ها ربوده‌اند؛ زیرا دعوت و قیام مردم علیه امویان، به نام انتقال خلافت به رضای آل محمد (ص) بوده است، از این رو مأمون درصدد برآمد موجبات برخورد با علویان را بر طرف کند، به ویژه این که او تصمیم داشت تشنجات و بحران‌هایی را که موجب ضعف حکومت او شده از میان ببرد، و برای استقرار قدرت خود، محیط را امن و آرام سازد، زیرا از زمانی که برادر خود امین را مقهور گردانید، پیوسته با بغداد پایتخت خلافت عباسی، در جنگ و ستیز بود، و این امری تصادفی نبوده که حضرت رضا (ع) در آغاز همین جنگ و جدال‌ها به ولایت‌عهدی انتخاب شد (فضل‌الله، ۱۳۸۷: ۱۱۸-۱۲۳).

۲. گرفتن اعتراف از علویان مبنی بر این که حکومت عباسیان حکومتی مشروع است. مأمون به زعم خود بدین وسیله از امام و علویان اعتراف می‌گرفت که خلافت عباسیان مشروعیت دارد و خلافت هرگز به تنهایی برای امام نیست؛ بنابراین مأمون می‌توانست با همان سلاحی که در دست داشتند با خودشان مبارزه کند. (ناجی، ۱۳۸۷: ۳۵ و ۳۶).

۳. از بین بردن محبوبیت و احترامی که علویان در میان مردم از آن بهره مند بودند.

۴. کسب اعتماد و مهر اعراب نسبت به خویش. مأمون می‌توانست ادعا کند که فراتر از گرایش‌های قومی و طایفه‌ای فقط به مصالح امت می‌اندیشد. از این رو، چون دریافته که خیر و صلاح مسلمانان در انتقال خلافت از عباسیان به بزرگ‌ترین دشمن آنان؛ یعنی علویان است، با این کار اعتماد آنان را به دستگاه خلافت جلب کرد (معینی و ترابی، ۱۳۸۷: ۱۳۹).

۵. دوام تایید و مشروع شمرده شدن حکومت وی از طرف اهالی خراسان و تمام ایرانیان. جلب رضایت افکار عمومی شیعیان، که بر نواحی خراسان و سرزمین‌های پس از آن سیطره یافته، نقشی به سزا در تثبیت حکومت مأمون و پیروزی او بر برادرش امین، ایفا کرده بود از این رو چنانچه امام ولایت‌عهدی را می‌پذیرفت، مشروعیت خلافت تضمین می‌شد، به این اعتبار که پذیرش امام، مهر تایید و اعترافی بود بر مشروعیت خلافت مأمون، و این خود آرامش، تسلیم و فرمانبرداری مردم را در نواحی خراسان تضمین می‌کرد (فضل‌الله، ۱۳۸۷: ۱۱۸-۱۲۳).

۶. راضی نگه‌داشتن عباسیان و هواداران آنها.

۷. تقویت حس اطمینان مردم نسبت به شخص مأمون؛ چه او بر اثر کشتن برادر، شهرت و حس اعتماد مردم را نسبت به خود سست کرده است.

۸. ایجاد مصونیت برای خویشتن در برابر خطری که او را از سوی شخصیتی گرانقدر تهدید می‌کرد؛ آری مأمون از شخصیت با نفوذ امام رضا (ع) بسیار بیم داشت و می‌خواست خود را از این خطر در امان نگه دارد (پیشوایی، ۱۳۸۱: ۱۳۸ و ۱۳۹).

۹. با انتخاب امام رضا (ع) به عنوان ولی عهد، مأمون می‌توانست به حکومتش جنبه‌ی مذهبی بدهد.

۱۰. شناسایی عوامل اصلی شیعه و آگاهی از هویت آن‌ها. مأمون با تعیین جاسوسانی تمام اعمال امام و اطرافیان را به دقت کنترل می‌کرد. تا جایی که آنان تعریف و تمجیدهای مردم از امام را به گوش مأمون می‌رساندند (شیخ صدوق، ج ۲: ۱۵۳ و عطاردی، ۱۴۰۶، ج ۱: ۷۷).

۱۱. از جمله هدفهایی که مأمون را وادار به بیعت با امام رضا (ع) کرد، نشان دادن این مطلب بود که امام از تارکان دنیا نیست؛ بلکه از عاشقان قدرت سیاسی و بیعت است (شریف‌القرشی، ۱۳۸۲: ج ۲، ۴۴۰ و ۴۴۱).

۱۲. دیگر از انگیزه‌های مأمون، در بیعت با امام رضا (ع) به ولایت‌عهده‌ی، بیم دادن عباسیان و تنبیه آنان بود؛ زیرا آنان پیمان ولایت‌عهده‌ی مأمون را شکسته، و میثاق خود را با او نقض کرده بودند، و مأمون با این اقدام، به آنان فهمانید که تمرّد و عصیان آن‌ها و خلع او از ولایت‌عهده‌ی، ضرری به او نمی‌رساند و او را ناتوان نمی‌گرداند تا بر آن‌ها چیره شود، و از آن‌ها انتقام گیرد و خلافت را از خاندان عباسی، به دشمنان آن‌ها که علویان اند منتقل سازد.

۱۳. یکی دیگر از انگیزه‌های مأمون در بیعت با امام رضا (ع) این بود، که موقعیت امام (ع) را محدود کند، و او را با داشتن مقام ولایت‌عهده‌ی از دعوت به امامت باز دارد؛ زیرا در این صورت، از عامل رقابت موجود که خلفای پیشین از آن رنج می‌بردند، و آنان را به رفتاری خشن و بی‌رحمانه علیه امامان (ع) وا می‌داشت، آسوده می‌شد (فضل الله، ۱۳۸۷: ۱۱۸-۱۲۳).

۱۴. مأمون می‌خواست، خلافت خود را صورت مشروع دهد و در حکومت خویش آرامش و استقرار و ثبات برقرار کند؛ زیرا پایگاه‌های مردمی که به خلافت عباسیان مومن بودند، به خلافت مأمون با شک و تردید می‌نگریستند - قتل برادرش امین و ایرانی بودن مادرش - مأمون می‌خواست، امام (ع) را وجه و واسطه‌ی سازش خود با عباسیان بغداد کند؛ از سویی، ورقه‌ی سازشنامه‌ای بین امام و عباسیان از امام به دست می‌آورد، از سوی دیگر بین خود و علویان نزدیکی و رابطه برقرار می‌ساخت و بین خود و شیعیان خراسان ارتباط و دوستی حاصل می‌کرد.

۱۵. مأمون گرفتار دشواری‌های پایگاه‌های مردمی که طرفدار امام (ع) و نیز طرفدار مکتب امام علی (ع) بودند، شده بود و از سویی گرفتار جنبش‌های انقلابی که از قدرت بسیار بهره‌مند بودند، آن‌سان که برای کرسی زمامداری مأمون خطر جدی و حقیقی به وجود آورده بودند و در همه‌ی قسمت‌های جهان اسلام پراکنده شده بودند، مأمون می‌خواست از خلال اعطای ولایت‌عهده‌ی به امام رضا (ع) در آن واحد به چند هدف واحد دست یابد.

الف: محاصره‌ی امام (ع) و زیر نظر گرفتن رفت و آمد او و دور ساختن وی از پایگاه‌های مردمی و اگر امام در مرو مستقر می‌گردید، همه‌ی این کارها صورت می‌گرفت.

ب: کاشتن تخم شک و تردید در راه رهبری اهل بیت (ع) که مردم با خود بگویند که نپذیرفتن خلیفه و پیشنهاد راه حل‌های او چه معنی دارد؟ و معنای قبول ولایت‌عهده‌ی چیست؟ این کارها با شعارهایی که مکتب اهل بیت اعلام کرده بودند در یک زمینه نبود و با هم نمی‌خواند.

ج: آرام کردن دل‌ها و تامین کرسی خلافت؛ زیرا این معنی متوجه امام می‌گردید و در نتیجه از شورش‌ها و جنبش‌های مردم ایمن می‌شدند.

د: زیر نظر داشتن حرکات شورشی و کوشش در جلب عواطف علویان.

همه‌ی این منظورها وقتی به دست می‌آمد که مأمون در نقشه‌ی خود موفق گردد.

۱۶. مأمون می‌دانست که وارد شدن امام (ع) در دستگاه حکومتی او هرگز باعث دگرگونی یا اصلاح آن نخواهد شد؛ زیرا آن دستگاه دچار انحرافی عظیم شده بود که سراسر امت اسلامی را در بر گرفته بود و امکان نداشت آن انحراف در یکی دو روز تغییر و تبدیل یابد و اصلاح شود. مأمون می‌خواست امام را در دستگاه خلافت خود وارد کند تا او را در برابر دستگاه‌های مردمی بدنام سازد و به عنوان کاسبی سازشکار و مصلحت‌اندیش خویش وانمودش کند و ثابت کند که او دارای نظریه‌ی حقیقی و مردمی نیست، و بدین وسیله مردم را از رهبری آل علی نومید سازد.

۱۷. کوشش مأمون برای عزل امام (ع) و دور داشتن وی از پایگاه‌های مردمی او و محو کردن او در دستگاه حاکم و قرار دادن او در حصار استوار، چنان که نتواند با مردم خود تماس برقرار کند و در نهایت از میان بردن جنبش تشیع و شعله آن، در ضمن چهارچوب خلافت عباسیان (ادیب، ۱۳۶۶: ۲۴۱-۲۴۳).

کاستن از تضاد علویان با عباسیان، فرو نشاندن نهضت‌ها، نظارت بر امام و محدودیت آن حضرت، مخدوش کردن قداست امام، مشروع جلوه دادن خلافت، و یافتن پایگاه مردمی؛ بخشی دیگر از اهداف مأمون در تحمیل ولایت‌عهدی را تشکیل می‌دهد (معینی و ترابی، ۱۳۸۷: ۱۳۹).

بنابر آنچه گذشت، معلوم می‌شود که مأمون به اقتضای سیاست خدعه و فریب، ولی عهدی را به امام رضا(ع) سپرد؛ برای این که اولاً، توجه محافل شیعی را به خود جلب کند و آنان را از قیام‌های متعدد باز دارد؛ ثانیاً، با استمالت از علویان، مردم خراسان را به یاری خویش یکدل کند؛ همچنان که می‌خواست با این کار، پاسخ در خوری به آن دسته از عباسیان بدهد که به دلیل تعصبات سخت عربی و این که مأمون فرزند کنیزی ایرانی است، از امین‌پرداری و شایستگی مأمون را برای خلافت انکار کرده بودند (خضری، ۱۳۸۶: ۷۱).

بدین ترتیب با ولایت عهدی امام رضا(ع) و شرکت او در حکومت، این هدف‌ها تامین می‌شد؛ زیرا با شرکت آن حضرت - که در رأس علویان قرار داشت - در حکومت، علویان خلع سلاح می‌شدند و شعارهای‌شان را از دست‌شان گرفته می‌شد و محبوبیتی که در اثر قیام در بین مردم داشتند، از بین می‌رفت. از سوی دیگر، مأمون از طرف خراسانیان و عموم ایرانیان که طرفدار اهل بیت بودند، مورد تایید واقع می‌شد و نیز چنین وانمود می‌کرد که اگر برادر خویش را کشته، هدفش تفویض حکومت به اهل آن بوده است. مأمون با آوردن امام رضا(ع) می‌خواست این - طور به مردم القا کند که به شعار «الرضا من آل محمد» که شعار بنی عباس بود، جامعه‌ی عمل پوشانده است، تا هم این شعار را از علویان بگیرد و هم بعد از منصوب کردن آن حضرت به ولایت عهدی، علویان را سرکوب کند و مناطق خود مختار را تحت سلطه در آورد (پیشوایی، ۱۳۸۱: ۱۳۹).

در چنین شرایطی به نظر می‌رسد مأمون با یک تیر چند نشان را بزند. از سویی می‌تواند مبارزه گسترده نیروهای انقلابی شیعه را از آن حالت رادیکالی به فعالیت‌های سیاسی آرام و بی خطر تبدیل کند. ادعای تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافت عباسی را تخطئه کند و به نحوی پایه مشروعیت خلافت خود را تقویت کند؛ امام و پیروان او را کنترل کند، بین امام و مردم فاصله اندازد. مأمون تصور می‌کند وقتی امام رضا(ع) را وارد بلوک قدرت کند، امام به توجیه‌گر قدرت خلافت مأمون تبدیل می‌شود؛ اما آن تدبیری که امام رضا(ع) به خرج داد، باعث شد این تحلیل‌ها واژگون بشود و در واقع هیچ کدام از این اهدافی که مأمون برای رفتار و عمل کرد خود لحاظ کرده بود، به نتیجه نرسد (لک زایی، ۱۳۸۵: ۶۸).

مأمون در برابر اعتراضاتی که از سوی هواخواهان حکومت عباسی در مسئله ولایت‌عهدی امام رضا(ع) شد مطالبی را بیان کرد که خطوط اصلی سیاست او در این باره روشن می‌سازد: مأمون گفت: «این مرد کارهای خود را از ما پنهان کرده و مردم را به امامت خود می‌خواند. ما او را بدین جهت ولی عهد قرار دادیم که مردم را به خدمت ما خوانده و به سلطنت و خلافت ما اعتراف کند و در ضمن، فریفتگانش بدانند که او آن چنان که ادعا می‌کند نیست و این امر - خلافت - شایسته‌ی ماست نه او، و همچنین ترسیدیم اگر او را به حال خود بگذاریم در کار ما شکافی به وجود آورد که نتوانیم آن را پر کنیم و اقدامی علیه ما بکند که تاب مقاومتش را نداشته باشیم. اکنون که با وی این رویه پیش گرفته و در کار او مرتکب خطا شده و خود را با بزرگ کردن او در لبه‌ی پرتگاه قرار داده ایم، نباید در کار وی سهل انگاری کنیم، بدین جهت باید کم کم از شخصیت و عظمت او بکاهیم تا او را پیش مردم به صورتی در آوریم که از نظر آن‌ها شایستگی خلافت را نداشته باشد، سپس درباره‌ی او چنان چاره اندیشی کنیم که از خطرات او که ممکن بود متوجه ما شود جلوگیری کرده باشیم» (شیخ صدوق، ۱۳۷۳: ج ۲، ۱۵۷ و ۱۶۸)، بنابراین مأمون می‌خواست تا امام رضا(ع) با قبول ولایت عهدی مشروعیت خلافت بنی عباس را بپذیرد و با آوردن امام در تشکیلات خلافت، فعالیت‌های آن حضرت را کنترل و محدود کند و نیز مقام و منزلت امام با پذیرش ولایت عهدی کاستی گرفته و از چشم

طرفدارانش بیفتد، کنترل امام و استفاده از طرفداران علویان نیز از اهداف دیگر مأمون بود (جعفریان، ۱۳۷۹: ۴۳۳ - ۳۴۵).

صداقت مأمون در این کار برای مردم قابل قبول نبود، زیرا مأمون برادرش امین را به خاطر خلافت به قتل رسانده بود و خود نیز از دشمنان اهل بیت به شمار می‌رفت؛ بنابراین نیاز داشت بیشتر فعالیت کند تا صداقت و اخلاص خود را به اثبات رساند پس نخست جامه‌ی سیاه را که شعار عباسیان بود، از تن در آورد و جامه‌ی سبز پوشید - لباس سبز شعار علویان بود- در مرحله‌ی دوم دستور داد به نام امام رضا(ع) سکه بزنند. از نظر اجتماعی این کار معنایی جز عوام فریبی حساب شده نداشت؛ زیرا هیچ‌کس زیانی به حکومت نمی‌رساند. در مرحله‌ی بعد، دختر خود را به همسری حضرت رضا(ع) در آورد. او در تمام این مراحل، امام رضا(ع) را بسیار بزرگ می‌شمرد و گرمی می‌داشت. مأمون در محافل خصوصی می‌گفت: انتخاب امام به ولایت عهدی سیاست و زیرکی است و جز هدف‌های سیاسی به چیزی نمی‌اندیشد (نصیری، ۱۳۸۱: ۱۷۴).

واقعیت این است که هر اندازه که مأمون در موضوع ولایت‌عهدی امام(ع) از خود زیرکی و مهارت سیاسی نشان داده به همان اندازه امام(ع) هشیاری خویش را نسبت به موقعیت خود اظهار و عملاً با دوری جستن از قبول مسئولیت‌ها، آگاهی خویش را نسبت به عواقب این امر اثبات فرموده است (فضل‌الله، ۱۳۸۷: ۱۳۹).

به نظر می‌رسید که مامون با اتخاذ تدابیر مورد نظر خویش توانسته بر مشکلات پیروز گردد و دل شیعیان و پیروان آنان را راضی و آرام نگاه دارد. اما این وضع دوام نیافت: اولاً، روابط مامون با امام خیلی زود به تیرگی گرائید؛ زیرا وقتی مامون اهل خراسان را در محبت امام بی‌اختیار می‌دید، از نتایج آن کار بیمناک می‌شد؛ به ویژه این که امام همواره مامون را از خدا بیم می‌داد و اعمال ناشایست وی را تقبیح و به انجام کارهای درست دعوت می‌کرد. ثانیاً، وقتی خبر ولایت‌عهدی امام رضا(ع) به عباسیان رسید، کار مامون را نپسندیدند؛ خاصه منصور و ابراهیم، پسران مهدی، که چون از نیت واقعی مامون اطلاع نداشتند، سخت برآشفتمند و اهل بغداد را از بیعت با امام باز داشتند؛ پس مردم بغداد با حسن بن سهل درافتادند و او را از آن شهر بیرون کردند و سپس در نزدیکی واسط جنگی خونین با او درانداختند و مامون را از خلافت خلع کردند و در پنجم محرم سال ۲۰۱ با ابراهیم بن مهدی بیعت کردند(خضری، ۱۳۸۶: ۷۲).

زمانی که مأمون با مخالفت‌های شدید عباسیان متعصب روپرو شد و آن‌ها برای حفظ بقای خاندان عباسی با ابراهیم بن مهدی دست بیعت دادند، مأمون دریافت که ولایت‌عهدی امام رضا(ع) عملاً نه تنها سپری بلا گیر نبوده؛ بلکه به عاملی برای نفوذ شخصیت علمی و معنوی امام در جامعه تبدیل شده است و زمانی که از حوادث بغداد و سیاست‌های جاه طلبانه فضل بن سهل و برادرش آگاه شد. چاره‌ای جز بازگشت از مواضع اولیه برای خود ندید، بنابراین ابتدا فضل بن سهل را در حمام سرخس به قتل رسانید و سپس با طرح توطئه‌ی قتل پنهانی امام رضا(ع) طی یک حادثه‌ی ای به ظاهر طبیعی، به شهادت رساند، نشان علویان را که لباس سبز بود از تن بیرون کرد، لباس سیاه پوشید و به بغداد بازگشت (عرفان منش، ۱۳۸۷: ۱۸۵ - ۱۸۹).

به اعتقاد فضل‌الله، «مأمون از نظر سیاسی نمی‌توانست وارد بغداد شود و امام رضا(ع) را به همراه خود داشته باشد؛ زیرا همین امر موجب بروز فتنه‌ها و برانگیختن آشوب‌هایی می‌شد، که شاید قادر نبود در برابر آن‌ها پایداری کند، و به همین جهت است که مأمون مخفیانه از طریق انگور زهرآلود، به زندگی امام(ع) پایان داده است» (فضل‌الله، ۱۳۸۷: ۱۶۵).

قرائن و نشانه‌های روشنی در دست است که صداقت و اخلاص مأمون را در طرح ولایت‌عهدی امام رضا(ع)، کاملاً مشکوک می‌سازد زیرا اگر مأمون صادقانه و از روی عقیده و ایمان می‌خواست خلافت را به علی بن موسی(ع) منتقل کند:

۱. چرا همان‌طور که امام رضاع (ع) در مدینه بود، این کار را نکرد و آن حضرت را با اکراه تحت نظر مأمورین به مرو آورد، درحالی‌که می‌توانست در مرو به نام امام خطبه بخواند و خطه‌ی ایران را به نمایندگی از طرف حضرت نگه‌داری کند و امام (ع) هم در مدینه، در پایگاه نبوت، خلافت پیامبر (ص) را به عهده بگیرد؟ (پیشوایی، ۱۳۸۱: ۱۴۰).
 ۲. چرا دستور داد امام (ع) را از طریق بصره و اهواز و فارس که اتفاقاً راهی سخت و گرم و نارحت‌کننده دارد و احتمالاً از میان کویر لوت به خراسان و مرو می‌رسد، عبور دهند و از کوفه و قم عبور نکنند؟ درحالی‌که در کوفه و قم از امام استقبال بیشتری می‌شد و موقعیت برای هدف ظاهری مأمون آماده‌تر می‌گشت؟ (محقق، ۱۳۵۷: ۱۳۹-۱۴۱).
 ۳. چرا در نخستین دور مذاکرات که به امام پیشنهاد خلافت کرد، خود را ولی عهد قرار داد، در صورتی که می‌بایست ولایت‌عهدی بعد از حضرت رضاع (ع) را به امام جواد (ع) واگذار و یا لاقلاً به اختیار امام بگذارد؟ (کلینی، ۱۳۸۹: ج ۲، ۴۰۹).
 ۴. ولی عهد بودن امام (ع) - آن هم با آن شرط که امام در هیچ کار حکومتی مداخله نکند - چه مقدار امت اسلامی را به واقع و حقیقت نزدیک می‌کرد؟ با توجه به این که عمر امام در حدود بیست سال بیشتر از مأمون بود و طبعاً روی حساب‌های عادی پیش‌بینی می‌شد که امام زودتر از مأمون از دنیا رحلت کند و در نتیجه هرگز خلافت به آل علی نمی‌رسید (محقق، ۱۳۵۷: ۱۳۹-۱۴۱).
 ۵. مأمون اگر از روی اعتقاد و ایمان اقدام می‌کرد، چرا وقتی مواجه با امتناع امام شد، دست به تهدید زد و حضرت را با اجبار و اکراه به قبول ولایت‌عهدی وادار کرد؟
 ۶. چرا وقتی حضرت علی بن موسی الرضا - به هر سبب - به شهادت رسید، مأمون که همان ارادت را به امام جواد (ع) اظهار می‌کرد، مقام ولایت‌عهدی را به آن حضرت تفویض نکرد؟ (فضل‌الله، ۱۳۸۷: ۱۲۷).
 ۷. چرا مأمون در جریان مشهور نماز عید فطر حضرت را از بین راه باز گردانید و نخواست توجه توده مردم به آن حضرت جلب شود؟ (شیخ صدوق، ۱۳۷۳: ج ۲، ۲۵۶ و ۲۵۷).
 ۸. چرا مأمون که پس از قتل محمد امین از مرو به طرف بغداد حرکت کرد نگذاشت که حضرت در مرو بماند؟ اگر حقیقتاً حضرت ولی عهد بود چه مانعی داشت که در مرو باشد و این قسمت از کشور را تحت نظر داشته باشد؟ (محقق، ۱۳۵۷: ۱۳۹-۱۴۱).
- این‌ها سوالاتی است که شاید در ابتدا سهل و ساده به نظر برسد، ولی دقت در آن‌ها می‌تواند به خوبی روشن سازد که مأمون در این اقدام، مخلص و راستگو نبود، بلکه موجبات دیگری در میان بود که او را بدین کار وا داشت (پیشوایی، ۱۳۸۱: ۱۴۰).
- در هر حال در موضوع ولی عهدی امام رضاع (ع) آن چه از ظاهر رفتار مأمون به دست می‌آید آن است که وی با ظرافت خاصی کوشید تا وانمود کند که در این اقدام، خلوص نیت دارد و از سر حق‌باوری نسبت به حق علویان و نیز علاقه‌ی وافری که به امام رضاع (ع) دارد دست به این کار زده است. با نگاهی به کلمات مأمون و نیز خود امام (ع) و حتی برخی از اصحاب و شیعیان آن حضرت، می‌توان حقیقت ماجرا را دریافت. آنچه باید مورد توجه قرار گیرد آن است که مأمون نبوغ سیاسی بالایی داشت و با تمامی مشکلاتی که از آغاز خلافتش بر سر راهش قرار گرفته بود، توانست مرحله به مرحله مبارزه کرده و پایگاه خود را نیرومند و حاکمیت خویش را استوار سازد.
- نکته‌ی دیگری که ورای ظاهر سازی مأمون، نسبت به موضع مذهبی وی باید مورد توجه قرار گیرد. اعتقاد او به معتزله در مقابل اهل حدیث بود و چون در آن روزگار بازار تهمت به تشیع در میان سنیان چنان گرم شد که شخص مأمون نیز شیعه معرفی شد و در منابع به همین مذهب شناسانده شد، گفته شد که او علی (ع) را مقدم بر تمام خلفا می‌دانست؛ درحالی‌که پذیرش چنین مسئله‌ای در مورد مأمون، به عنوان یک فرد معتزلی و دارای چنین اعتقادی نسبت به امیرمومنان (ع) منافاتی با منش سیاسی او در موضع امام رضاع (ع) و استفاده از آن حضرت در بازی‌های

سیاسی ندارد. گر چه می‌توان احتمال داد که حتی آن عقاید نیز، چیزی جز یک نمایش سیاسی نبوده است (جعفریان، ۱۳۷۹: ۴۳۱ و ۴۳۲).

دلایل امام رضا(ع) برای پذیرش ولایت عهدی مامون

در مورد دلایل پذیرش ولایت‌عهدی مامون از سوی امام در منابع به علل مختلفی اشاره شده است که بررسی و تحلیل آن‌ها می‌تواند به روشن شدن ابعاد این مسئله یاری رساند:

۱. هنگامی امام رضا(ع) ولی عهدی مأمون را پذیرفت که دید اگر امتناع ورزد، نه تنها جان خویش را به رایگان از دست می‌دهد، بلکه علویان و دوستداران آن حضرت نیز همگی در معرض خطر واقع می‌شوند. امام بر خود لازم می‌دانست که جان خویش و شیعیان و هواخواهان را از گزندها برهاند؛ زیرا امت اسلامی به وجود آنان و آگاهی بخشیدنشان نیاز بسیار داشت (پیشوایی، ۱۳۸۱: ۱۴۱).

۲. نیل به مقام ولی عهدی یک اعتراف ضمنی از سوی عباسیان به شمار می‌رفت دأثر بر این مطلب که علویان نیز در حکومت سهم شایسته ای دارند.

۳. یکی دیگر از دلایل قبول ولی عهدی از سوی امام آن بود که مردم خاندان پیامبر(ص) را در صحنه‌ی سیاست حاضر بیابند و به دست فراموشی‌شان نسپارند و نیز گمان نکنند که آنان - همان گونه که شایع شده بود - فقط علما و فقهایی هستند که در عمل هرگز به کار ملت نمی‌آیند. شاید امام نیز در پاسخی که به سوال «ابن عرفه» داد، نظر به همین مطلب داشت. ابن عرفه از حضرت پرسید: «ای فرزند رسول خدا!» به چه انگیزه ای وارد ماجرای ولی عهدی شدی؟ امام پاسخ داد: «به همان انگیزه‌ای که جدم علی (ع) را وادار به ورود در شورا نمود.» (شیخ صدوق، ۱۳۷۳: ج ۲، ۳۱۵ و ۳۱۶).

۴. امام در ایام ولی عهدی خویش چهره واقعی مأمون را به همه شناساند و با افشا ساختن نیت و هدف‌های وی در کارهایی که انجام می‌داد، هر گونه شبهه و تردیدی را از ذهن مردم زدود. به عبارت دیگر گر چه مامون می‌خواست از وجود حضرت رضا(ع) برای اهداف سیاسی خود استفاده کند، ولی شیوه زندگی امام در خراسان نقشه‌های مامون را خنثی کرد (پیشوایی، ۱۳۸۱: ۱۴۱ و ۱۴۲ و محمدی اشتهاردی، ۱۳۸۷: ۸۳).

۵. در دوران مامون، شبهات فکری و دینی زیادی سوی زنادقه و ملحدین طرح می‌شد، به گونه ای که دین و عقیده مردم را نشانه می‌رفت، از این رو نیاز مبرم مردم به آن حضرت در چنین موقعیتی ضروری بود تا چراغ راه آن‌ها باشد و آن‌ها را از خطرات این شبهات نجات دهد؛ که امام (ع) با قبول ولایت‌عهدی فرصتی به دست آورد تا به این مهم بپردازد و همه را از نور وجود خویش بهره‌مند سازد. بدیهی است اگر ولایت‌عهدی را نمی‌پذیرفت، چنین موقعیتی دست نمی‌داد و مردم با انبوهی از شبهات و جریانات منحرف فکری و مذهبی می‌ماندند (مرتضی الحسینی، ۱۳۶۵: ۲۹۰).

امام رضا(ع) با پذیرش ولایت‌عهدی اولاً مصالح اسلام را در نظر گرفتند. ثانیاً مستقل عمل کردند، ثالثاً علویان و خاندان پیامبر(ص) را حفظ کردند (صالحی و دیگران، ۱۳۸۴: ۴۵).

این‌ها که گفتیم هرگز دلیلی بر میل باطنی امام برای پذیرفتن ولی عهدی نیست، بلکه همان گونه که حوادث بعدی اثبات کرد، او می‌دانست که هرگز از دسیسه‌های مأمون و دار و دسته‌اش در امان نخواهد بود و گذشته از مقام، جانش نیز از آسیب آنان محفوظ نخواهد ماند. امام به خوبی درک می‌کرد که مأمون به هر وسیله ای که شده درصدد نابودی وی - جسمی یا معنوی - بر خواهد آمد، تازه اگر هم فرض می‌شد که مأمون هیچ نیت شومی در دل ندارد، چنان که گفتیم با توجه به سن امام، امید زیستنش تا پس از مرگ مأمون بسیار ضعیف می‌نمود. پس این‌ها هیچ کدام برای توجیه پذیرفتن ولی عهدی امام کافی نبود. از همه این‌ها بگذریم و فرض را بر این بگذاریم که امام امید به زنده

ماندن تا پس از درگذشت مأمون را نیز می‌داشت؛ ولی برخوردش با عوامل ذی‌نفوذی که از شیوه حکمرانی وی خشنود نبودند، حتمی بود، همچنین توطئه‌های عباسیان و دارو دسته‌شان و بسیج همه نیروها و ناراضیان اهل دنیا علیه حکومت امام که برنامه‌اش اجرای احکام خدا به شیوه جدش پیامبر (ص) و علی (ع) بود، امام را با مشکلات زیانباری روبرو می‌ساخت (پیشوایی، ۱۳۸۱: ۱۴۲ و ۱۴۳).

با توجه به تمام آنچه گفته شد درمی‌یابیم که برای امام طبیعی بود که اندیشه رسیدن به حکومت را از چنین راهی پر زیان و خطر از سر به‌در کند، چه نه تنها هیچ یک از هدف‌های وی را تامین نمی‌کرد، بلکه برعکس سبب نابودی علویان و پیروان‌شان همراه با هدف‌ها و آمال‌شان نیز می‌گردید. بنابراین، اقدام مثبت در این جهت یک عمل انتحاری و بی‌منطق قلمداد می‌شد (مرتضی الحسینی، ۱۳۶۵: ۱۴۲ و ۱۴۳ و پیشوایی، ۱۳۸۱: ۱۴۲ و ۱۴۳).

بررسی مواضع و تدابیر امام رضا (ع) در مقابل سیاست‌های مأمون

با توجه به شخصیت امام رضا (ع) و عمل کرد مأمون، به‌طور قطع امام رضا (ع) از هدف‌های پنهانی مأمون در پیشنهاد ولایت‌عهدی اطلاع داشته است (مرتضوی، ۱۳۸۶: ۶۳). اکنون سؤال این است که موضع‌گیری امام در برابر طرح ولایت‌عهدی چه بوده است؟ آیا امام این ولایت‌عهدی را قبول داشته است یا نه؟ و در پذیرش آن آیا با اختیار پذیرفته است یا نه؟ و اگر مجبور بوده است چگونه این مسئله را به اطلاع مسلمانان رسانده و عمل کرد او در برابر مأمون چه بوده است؟

حقیقت آن است که امام رضا (ع) در مقابل نقشه‌های مأمون توانست با پیروی از برنامه‌ی خردمندانه و رفتار جالب و نمونه خویش، راه هر گونه فرصت‌طلبی را بر مأمون ببندد. مأمون نیز چنان با یاس و سرافکنندگی روبرو شد که ناچار به کشتن امام روی آورد. امام به‌خوبی می‌دانست که قصد مأمون ارزیابی نیت درونی اوست؛ یعنی می‌خواست بداند آیا امام به راستی شوق خلافت در سر می‌پرواند، که اگر این گونه است هر چه زودتر به زندگی‌اش خاتمه دهد. امام رضا (ع) به‌طور گوناگون برای روبه‌رو شدن با توطئه‌های مأمون موضعی را اتخاذ کرد که مأمون آن‌ها را قبلاً به حساب نیاورده بود: نخستین موضع‌گیری: امام تا وقتی در مدینه بود از پذیرفتن پیشنهاد مأمون خودداری کرد و آن قدر سرسختی نشان داد تا بر همگان معلوم بدارد که مأمون به هیچ قیمتی از او دست بردار نیست؛ موضع‌گیری دوم: به‌رغم آن که مأمون از امام خواسته بود که از خانواده‌اش هر که را می‌خواهد همراه خویش به مرو بیاورد، ولی امام با خود هیچ کس حتی فرزندش جواد (ع) را هم نیاورد؛ موضع‌گیری سوم: قضایای اعجاب‌انگیزی از رفتار امام در طول مسافرتش به سوی مرو رخ داد که «رجاء بن ابی ضحاک» شاهد همه‌ی آن قضایا بود؛ موضع‌گیری چهارم: در منزل نیشابور، امام با نمایانن چهره محبوبش برای ده‌ها و بلکه صدها هزار تن از مردم استقبال کننده حدیث «سلسله الذهب» را خواند، و ولایت خود را از ناحیه‌ی خدا؛ و نه از ناحیه‌ی مأمون برشمرد.

در مسیری که امام به مرو آورده شد، ارتباط امام با کسانی که از دوستان اهل بیت (ع) بودند، برقرار گردید. در نیشابور یکی از پرجمعیت‌ترین اجتماعات برای استقبال از او شکل گرفت. در میان آن‌ها، گروهی از علمای اهل سنت و گروه‌هایی از طالبان علم و اهل حدیث و درایت همچون «بوزرعه رازی» و «محمد بن اسلم طوسی» از او خواستند تا حدیثی برای آن‌ها نقل کند... آن‌گاه امام حدیثی به‌طور مسلسل از آباء طاهرین خود و رسول الله و جبرئیل از قول خداوند برای مردم روایت کرد «کلمه لاله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی»، یعنی «کلمه لاله الا الله حصار محکم من است هر کس داخل آن باشد، از عذاب من ایمن خواهد بود.» وقتی همه‌ی مردم، حدیث را نوشتند، امام با کمی تأمل، بدان‌ها فرمودند: «ولاکن بشروطها انا من شروطها»؛ اما این شروطی دارد و من از شرایط آن هستم (شیخ صدوق، ۱۳۷۳: ج ۲، ۱۳۲ و ۱۳۳ و فضل‌الله، ۱۳۸۷: ۱۳۵ و ۱۳۶)؛ یعنی پذیرفتن امامت من، از شروط آن است. این مطلب، پایه و اساس تفکر شیعی بود. از نظر تشیع، پذیرفتن امامت او و گردن نهادن به ولایتش

پس از توحید، شرط رهایی و فلاح است (جعفریان، ۱۳۶۹: ۱۵۴)؛ موضع گیری پنجم: امام (ع) چون به مرو رسید ماه‌ها بگذشت و او همچنان از موضع منفی با مأمون سخن می‌گفت نه پیشنهاد خلافت نه پیشنهاد ولی عهدی هیچ کدام را نمی‌پذیرفت، تا آن‌که مأمون با تهدیدهای مکرر به قصد جانش برخاست (شیخ صدوق، ۱۳۷۳: ج ۲، ۱۵۲)؛ موضع گیری ششم: امام (ع) در هر فرصتی تأکید می‌کرد که مأمون او را به اجبار و با تهدید به قتل، به ولی‌عهدی رسانده است، رفتارش نیز در طول مدت ولی‌عهدی همه از عدم رضایت وی و مجبور بودنش حکایت می‌کرد (مرتضی الحسینی، ۱۳۶۵: ۱۶۸-۱۸۸)؛ موضع گیری هفتم: امام (ع) پیوسته این معنا را یادآوری می‌کرد که مأمون در اعطای سمت ولی‌عهدی کار مهمی نکرده جز آن‌که در راه برگرداندن حق مسلم خود او که قبلاً از دستش به غصب ربوده بود، گام برداشته است، بنابراین امام به مردم قانونی نبودن خلافت مأمون را پیوسته خاطر نشان می‌ساخت؛ موضع گیری هشتم: امام با توجه به این که سند ولی‌عهدی در سراسر قلمرو اسلامی منشر می‌شود، آن را وسیله‌ی ابلاغ حقایق مهم به امت اسلامی قرار داد، از مقاصد و اهداف باطنی مأمون پرده برداشت، بر حقوق علویان یا فشرده و توطئه‌ای را که برای نابودی آنان انجام می‌شد، آشکار کرد (مرتضی الحسینی، ۱۳۶۵: ۱۶۸-۱۸۸)؛ موضع گیری نهم: امام (ع) برای پذیرفتن مقام ولی‌عهدی شروطی قائل شد که با قبولاندن این شروط به مأمون خود را عملاً از صحنه سیاست به دور نگاه داشت؛ تا مأمون اقدامات خلاف خود را به امام نسبت ندهد؛ موضع گیری دهم: امام به مناسبت برگزاری نماز عید موضعی اتخاذ کرد که مأمون مجبور به بازگرداندن امام از بین راه شد و ترجیح داد تمام مخاطرات این کار را بپذیرد؛ چرا که هر چه بود زیانش برایش به مراتب کمتر از خواندن نماز به امامت امام (ع) بود. (فتال نیشابوری، ۱۳۶۶: ۳۷۷-۳۸۰)؛ موضع گیری یازدهم: طرز رفتار و آداب معاشرت عمومی امام (ع) چه پیش از ولی‌عهدی یا پس از آن به گونه‌ای بود که پیوسته نقشه‌های مأمون را برهم می‌زد. هرگز مردم ندیدند که امام (ع) تحت تأثیر زرق و برق امور حکومتی قرار گرفته در نحوه سلوکش با مردم اندکی تغییر پدید آید (مرتضی الحسینی، ۱۳۶۵: ۱۶۸-۱۸۸).

روش‌هایی که امام (ع) به کار گرفت تا به دیگران بفهماند به اجبار ولایت عهدی را پذیرفته است عبارتند از: مقاومت در آمدن به مرو، کیفیت خداحافظی با رسول خدا (ص)، کیفیت خروج از منزل، تلاش در مسیر برای اطلاع رسانی به مردم در مورد عدم مشروعیت حکومت مأمون و این که او را به زور می‌برند و مقاومت در پذیرش ولایت عهدی (نصیری، ۱۳۸۱: ۱۷۵ و ۱۷۶ و مرتضی الحسینی، ۱۳۶۵: ۵۶ و ۶۷-۷۰).

پس از انتصاب به ولایت عهدی نیز امام از راه‌های گوناگون کوشید که هم به اطلاع شیعیان و مسلمانان برساند که این پذیرش اجباری است و هم عدم مشروعیت حکومت مأمون را اعلام کند:

۱. پذیرش تشریفات: در مراسم عمومی که همه‌ی مسئولان، شخصیت‌ها و... حضور داشتند بعد از آن که حکم ولایت عهدی در حضور جمع خوانده شد، امام موضعی گرفت که با این موضع گیری همه نقشه‌های مأمون را در نصب امام به ولایت عهدی خنثی کرد.

۲. عدم همکاری: مأمون شرایطی را که امام (ع) برشمرده، جدی تلقی نمی‌کرد و تصور می‌کرد وقتی ماموریت به او واگذار شد مجبور به دخالت در امور خواهد شد و او به هدف‌هایش خواهد رسید؛ ولی امام (ع) همان‌طور که اعلام کرده بود پذیرش این سمت تشریفات است و حاضر به همکاری نیست همچنان به این شرط پای‌بند ماند.

۳. نقد عمل مأمون: امام (ع) بعد از ولایت عهدی نه تنها با حکومت مأمون همکاری نمی‌کرد؛ بلکه در هر فرصتی به نقد عمل مأمون و فضل بن سهل می‌پرداخت. آن حضرت از ابراز شدیدترین انتقادها به مأمون و وزیرش ابایی نداشت (مرتضوی، ۱۳۸۶: ۷۴-۷۸).

امام (ع) به خوبی می‌دانست، مأمون می‌خواهد او را از سویی وسیله معامله میان خود و عباسیان، و از سوی دیگر میان خود و علویان و از جهتی میان خود و شیعیان خراسان و جز آن‌ها قرار دهد و اگر چنین نبود، دلیل آن همه

اصرار مأمون به امام (ع) برای قبول ولایت‌عهدی و تهدید او در صورت امتناع برای چه بود؟ (فضل الله، ۱۳۸۷: ۱۰۸ و ۱۰۹).

- از جمله دیگر تدابیر امام در برابر دسیسه‌های مأمون به موارد زیر نیز می‌توان اشاره کرد:
- آموزه‌های عمومی آن حضرت برای شیعیان مرتبط با اهل بیت (ع) در زمینه مسایل اعتقادی و سیاسی.
- تایید شیوه زندگی سیاسی و دینی امامان پیشین و استمرار آن.
- خبر دادن از عمر کوتاه خود و اطمینان به بهره‌نگرفتن از ولایت‌عهدی.
- نوع زندگی و مشی اجتماعی و ارتباطات مردمی در طول مسیر مدینه تا مرو و پس از مسئله ولایت‌عهدی و جلب نظر مردم نسبت به مراتب علم و عمل و زهد و معنویت و اخلاق آن حضرت.
- جلوه علمی امام در مناظره‌ها و مباحثه‌های بزرگ بین ادیان.
- ارتباط با شیعیان و ارائه رهنمودهای لازم به ایشان و افشای چهره‌ی مأمون برای آنان (معینی و ترابی، ۱۳۸۷: ۱۳۲-۱۳۴).

در هر حال زمانی که اقدامات مأمون با مخالفت عباسیان و اهالی بغداد روبه‌رو شد و آن‌ها مأمون را از خلافت خلع و با «ابراهیم بن مهدی» عموی وی بیعت کردند و او را لقب «مبارک» دادند و فضل بن سهل اخبار حوادث بغداد را از مأمون پنهان می‌داشت. مأمون پس از آگاهی جریانات بغداد، به فضل بن سهل اجازه ملاقات نداد و با طرح توطئه‌ای او را در حمام سرخس به قتل رسانید (ترکمنی آذر، ۱۳۸۳: ۹۴ و ۹۵)، سپس چون از طرح جریان ولایت‌عهدی به هیچ یک از خواسته‌های خود نرسید، در آخر ماه صفر سال ۲۰۳ هجری امام رضا (ع) را مسموم و به شهادت رسانید و دستور داد آن حضرت را در قریه نوغان در پیش قبر هارون دفن کنند (شیخ مفید، بی تا: ج ۲، ۲۶۳).

نتیجه‌گیری

یکی از وقایع مهم دوران حیات امام رضا (ع)، مسئله ولایت‌عهدی ایشان و نحوه مواجهه آن حضرت با سیاست‌های مأمون خلیفه عباسی است. بررسی نتایج و یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که هجرت امام رضا (ع) از مدینه به مرو و حضور ایشان در دستگاه خلافت عباسی و قبول ولایت‌عهدی مأمون از روی اختیار و به انتخاب ایشان نبوده است. کاستن از تضاد علویان با عباسیان، فرو نشانیدن نهضت‌ها، نظارت بر امام و محدودیت آن حضرت، مخدوش کردن قداست امام، مشروع جلوه دادن خلافت و یافتن پایگاه مردمی؛ بخشی از اهداف مأمون در تحمیل ولایت‌عهدی را تشکیل می‌دهد.

با توجه به شخصیت امام رضا (ع) و عمل کرد مأمون به‌طور قطع امام رضا (ع) از هدف‌های پنهانی مأمون در پیشنهاد ولایت‌عهدی اطلاع داشته است. حقیقت آن است که امام رضا (ع) در مقابل نقشه‌های مأمون توانست با اتخاذ تدابیر و مواضع دقیق پیروی از برنامه‌ی خردمندانه و رفتار جالب و نمونه‌ی خویش، راه هرگونه فرصت طلبی را بر مأمون ببندد. سرباز زدن امام از قبول دعوت مأمون برای عزیمت به مرو، طرح حدیث سلسله الذهب در نیشابور، خوداری از پذیرش ولایت‌عهدی مأمون مگر با تهدید و اجبار، قرار دادن شرایط برای پذیرش ولایت‌عهدی، اقدام حکیمانه در جریان برگزاری نماز عید، طرز رفتار و ایجاد ارتباط نزدیک با مردم و پیروزی در مناظراتی که مأمون ترتیب می‌داد. بخشی از سیاست و درایت علوی امام رضا (ع) برای مقابله با دسیسه‌های مأمون عباسی بود، همچنین عصر امام رضا (ع)، عصر ورود افکار بیگانه به جهان اسلام و شکل‌گیری مکاتب فکری گوناگون بوده است، امام رضا (ع) در دورانی می‌زیست که آرای گوناگونی در زمینه قرآن، حدیث، مسائل فقهی و مباحث اعتقادی و کلامی از سوی فرقه‌ها و نحله‌های مختلف رواج داشت. امام (ع) با قبول ولایت‌عهدی فرصتی به‌دست آورد تا به این مهم بپردازد و همه را از نور وجود خویش بهره‌مند سازد. بدیهی است اگر امام (ع) ولایت‌عهدی را نمی‌پذیرفت، چنین موقعیتی

دست نمی‌داد و مردم با انبوهی از شبهات و جریانات منحرف فکری و مذهبی می‌ماندند. امام در چنین فضایی با بهره‌برداری مثبت از منصب ولایت عهدی جا به جا بر این امر تاکید ورزید که رکن و اساس دین، پذیرش ولایت خاندان واقعی پیامبر (ص) است و او مصداق واقعی اهل بیت پیامبر (ص) است. آن حضرت با استفاده از بحران مشروعیت پدید آمده، تلاش کرد عقربه مشروعیت را به سوی امامان شیعه جهت دهد و موقعیت عقیدتی و اجتماعی نهاد امامت را در جامعه تقویت بخشد که نمود آن در روایاتی چون حدیث سلسله الذهب دیده می‌شود و در جای جای خطبه‌های‌شان به چشم می‌خورد. امام رضاع) با بهره‌گیری از شرایط ایجاد شده، ضمن به چالش کشاندن گفتمان حاکم، بستری رسانه‌ای برای آشکار ساختن داعیه امامت شیعی در سطح جهان اسلام فراهم کرد، که به تعمیق و گسترش تشیع در بین ایرانیان یاری رساند. آن حضرت با اتخاذ روی کردی سلبی و ایجابی، به ایدئولوژی سیاسی شیعه جانی تازه بخشیدند.

کتاب‌نامه

- ادیب، عادل (۱۳۶۶)، زندگانی تحلیلی پیشوایان ما، چاپ پنجم، ترجمه اسدالله مبشری، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ابن اثیر، عزالدین علی بن الاثیر (بی تا)، الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ترجمه عباس خلیلی، به اهتمام سادات نصری، به تصحیح مهیار خلیلی، تهران: علمی.
- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۱)، تاریخ کامل، جلد نهم، ترجمه حمیدرضا آژیر. تهران: اساطیر.
- ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن بن محمد (۱۳۸۲)، العبر (تاریخ ابن خلدون)، جلد دوم، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین بن محمد (۱۴۰۸ق.)، مقاتل الطالبین، تحقیق احمد صقر، بیروت: منشورات علمی المطبوعات.
- ترکمنی آذر، پروین (۱۳۸۳)، تاریخ سیاسی شیعیان اثنی عشری در ایران، تهران: شیعه شناسی.
- پیشوایی، مهدی (۱۳۸۱)، سیمای پیشوایان در آینه تاریخ، قم: دارالعلم.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۹)، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه (ع)، قم: انصاریان.
- جعفریان، رسول (۱۳۶۹)، تاریخ تشیع در ایران، چاپ دوم، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- خضری، سید احمد رضا (۱۳۸۶)، تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، چاپ ششم، تهران: سمت.
- خضری، سید احمد رضا (۱۳۹۲)، تشیع در تاریخ، چاپ دوم، قم: نشر معارف.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۸۶)، اخبار الطول، ترجمه دکتر محمد مهدوی دامغانی، تهران: نی.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن ابن ابی بکر السیوطی (۱۴۱۱ق./۱۳۷۰ش.)، تاریخ الخلفاء، به تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، قم: انتشارات الشریف الرضی.
- شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان (بی تا)، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: انتشارات علمیه اسلامیة.
- شیخ صدوق بن بابویه، ابی جعفر بن علی بن الحسین قمی (۱۳۷۳)، عیون اخبار الرضا (ع)، ترجمه حمیدرضا مستفید و علی اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق.
- شریف القرشی، محمد باقر (۱۳۸۲)، پژوهشی دقیق در زندگانی امام علی بن موسی الرضا (ع)، ترجمه محمد صالحی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

- صالحی، محمد و دیگران (۱۳۷۴)، سیره امام رضا (ع)، قم: دارالهدی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۵)، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، چاپ پنجم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- طقوش، محمد سهیل (۱۳۸۰)، دولت عباسیان، ترجمه حجت‌الله جودکی، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- عرفان منش، جلیل (۱۳۸۷)، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا (ع) از مدینه تا مرو، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- عطاردی، عزیز الله (۱۴۰۶ ق)، مسند الامام رضا (ع)، مشهد: آستان قدس رضوی.
- فتال نیشابوری، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۶۶)، روضه الواعظین و بصیره المتعلمین، تهران: بی نا.
- فضل الله، محمد جواد (۱۳۸۷)، تحلیلی از زندگانی امام رضا (ع)، ترجمه محمدصادق عارف، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- کمپانی، فضل الله (۱۳۶۵)، حضرت رضا (ع)، تهران: مفید.
- کلینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق (بی تا)، اصول کافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- گروه مولفان (۱۳۶۸)، دایره المعارف تشیع، جلد دوم، تهران: سازمان دایره المعارف تشیع.
- لک‌زایی، نجف (۱۳۸۵)، امام رضا (ع) و ساختار قدرت خلافت عباسی، فصلنامه اندیشه نو (ویژه نامه امام رضا (ع))، شماره اول، آذرماه ۱۳۸۵، مشهد، مؤسسه فرهنگی قدس.
- مجلسی، محمد باقر (۱۳۶۳)، بحار الانوار الجامعه الدرر اخبار الائمة الاطهار، تهران: اسلامیه.
- محقق، علی (۱۳۵۷)، زندگانی پیشوای هشتم امام علی بن موسی الرضا (ع)، قم: نسل جوان.
- محمدی اشتیاردی، محمد (۱۳۸۷)، نگاهی بر زندگانی امام رضا (ع)، تهران: نشر مطهر.
- مرتضوی، سید محمد (۱۳۸۶)، ولایت‌عهدی امام رضا (ع)، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- مرتضی حسینی، جعفر (۱۳۶۷)، زندگی سیاسی هشتمین امام، ترجمه سیدخلیل خلیلیان، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۶۰)، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۴۹)، التنبيه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- معموری، علی (۱۳۸۵)، بستر تاریخی و گونه‌شناسی روایات ثامن الحجج (ع)، فصلنامه اندیشه نو (ویژه نامه امام رضا (ع)). شماره اول، آذرماه ۱۳۸۵، مشهد: مؤسسه فرهنگی قدس.
- معینی، محمد جواد و ترابی احمد (۱۳۸۷)، امام علی بن موسی الرضا (ع) منادی توحید و امامت، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- منتظر القائم، اصغر (۱۳۸۴)، تاریخ امامت، چاپ سوم، قم: نشر معارف.
- ناجی، محمدرضا (۱۳۸۷)، امام رضا (ع)، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- نصیری، محمد (۱۳۸۱)، تاریخ تحلیلی اسلام، چاپ بیست و پنجم، قم: نشر معارف.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح یعقوبی (۱۳۷۱)، تاریخ یعقوبی، چاپ پنجم، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.